

جلسه 9

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

حلول ماه مبارک و شریف ربیع الاول که ماه ولادت باسعادت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) هست تو هم چنین بعض موالید ائمه ی دیگر (س) بحسب بعض نقل ها. تبریک عرض می کنیم و امیدواریم که ان شاء الله خدای متعال توفیق بهره برداری از فرصت هایی که عطا فروده است به نحو احسن به همگان عطا فرماید و ان شاء الله سال تحصیلی ولو این که حالا از ماه محرم شروع شد ولی چون مشحون به تعطیلات بود باید گفت که مثلاً ان شاء الله از حالا که ماه مهر هست و ان شاء الله ربیع الاول بنحو مجدّد تری ان شاء الله شروع بشود و خدای متعال توفیق تحصیل کامل و مورد رضای خودش را ان شاء الله به همه ی دانش پژوهشان اعم از طلاب محترم و فضیلتی محترم و علمای معظم در حوزه های علمیه ی شیعیه سراسر عالم عطا فرماید و هم چنین به دانش پژوهان در سایر رشته هایی که برای بشر لازم هست و مورد رضای خدای متعال هست.

خب بحث در ادله ی استصحاب بود به این بخش رسیدیم به جهت چهارم که ادله ی مثبتیه ی استصحاب بود. دلیل اولی که به آن استدلال شده است سیره ی عقلاء هست. در تقریب استدلال به سیره ی عقلاء سه مقدمه وجود دارد، مقدمه ی اولی این هست که ما بالوجدان می بینیم که عقلای عالم امروز و دیروز روزگار، حتی در زمان معاصر با معصومین (ع) اتکاء می کردند برای ترتیب آثار در موارد شک در بقاء به این که سابقاً بوده. وقتی یک چیزی در سابق بود و بعد شک کردند که آیا هست یا نیست؟ می بینیم همان آثار بقاء را بار می کنند، بلکه این مسأله در مورد غیر انسان از حیوانات دوشعور هم وجود دارد به قول مرحوم آقای آخوند، آن ها را هم دوشعور می داند حیوانات را، منتها خب شعورشان مرتبه ی پایین تری از شعور انسان است ولی اصل شعور در آن ها هم هست. حالا ملاصدرا که همه چیز جمادات را هم دوشعور می داند و شاید «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (اسراء/44) مؤید یا دلیل بر همین امر باشد منتها علم به علم ندارند ولی علم دارند.

پس بنابراین این مقدمه ثابت است و ما از باب تشابه ازمان و این که مطمئن هستیم، یقین داریم بشر امروز و بشر دیروز همین جور تا برویم اعصار معاصر با معصومین(ع) تفاوتی در این جهات ندارد.

مقدمه‌ی ثانیه این هست که این سلوک و این مبنا و سیره‌ی عقلانی در امور خودشان این یا حتماً سرایت کرده به امور شرعی هم و یا این که اگر سرایت هم نکرده واقعاً در معرض سرایت است و یا این که این در صورتی که ما مصب سیره‌ی عقلاء را امور غیر مرتبه‌ی به روابط بین موالی و عبید بگیریم و یا این که بگوییم در خصوص روابط بین موالی و عبید که مقصودمان از موالی و عبید هم حالا آن معنای خاص موالی و عبید هم نیست، یعنی بین کسانی که آمر هستند و کسانی که لازم هست اطاعت کنند ولو کارمند مثلاً یک فرض کنید اداره‌ای است که باید از مدیر متابعت بکند، این عبد نیست ولی... و یا فرزند نسبت به والدینش و هكذا. خب این دومی یعنی این اخیر این که سرایت در احکام شرعی هم بکند دیگر خیلی آكد است که دیگر اصلاً روابط خودشان با کسی که يجب علیهم اطاعته این است، خب در مورد شارع هم دیگر قهراً همین جور است. مقدمه‌ی سوم این است که خب شارع وقتی که می‌بیند چنین سیره‌ای وجود دارد و سرایت کرده در روابط بندگان با خودش و یا در معرض جدی این هست که سرایت بکند حالا یا بنحو اول یا بنحو دوم، اگر راضی به این نیست قهراً باید جلوی آن بگیرد، ردع کند، اعلام بکند من این روش را قبول ندارم. و بما این که لم یردع بلکه بعداً خواهیم گفت شاید امضاء هم کرده با حرف‌هایی که فرموده، بنابر این که حالا آن اگر باشد ممکن است دیگر بگوییم دیگر احتیاجی به این نداریم مگر برای بعضی سد و ثغورهایش. ردعی نفرموده، وقتی ردع نفرمود این یکشف عن رضاه و همان بیاناتی که در باب سیره گفته شده که چرا سکوت کاشف از رضا هست؟ این حاصل استدلال هست که توجه به مقدمه‌ی ثانیه معمولاً توی کلمات مقررین و مقربین نیامده ولی مفروغ عنه است، مرحوم شهید صدر البته به آن توجه کردند و بیان کردند.

س: این سیره در خود شرعیات را هم نمی‌فرماید؟ جلسه‌ی قبل فرمودید ...

ج: بله؟

س: یک بار هم بگوییم سیره اصلاً بما انه متشرع توی خود شرعیات است نه موالی

ج: همان گفتیم دیگر و آن این بود که ...

س: نه نه موالی و عبید نه، یک بار کلی می‌گوییم، یک بار ...

ج: آن بله یعنی ...

س:؟؟؟ و خصوص شرعیات، شرعیات دین ما ...

ج: بله یعنی توی یک امور، موالی و عبیدشان نمی‌کنند ولی در خود شرع ...

س: خب این جا حالا یا نمی‌دانیم یا کاری نداریم لحاظ نمی‌کنیم.

ج: بله حالا اگر کسی این را هم بگوید ممکن است نه بما انهم متشرعون، نه بما انهم مثلاً عقلاء.

این استدلال، در این استدلال فرمودند در دو مقام باید بحث بشود، یک مقام صغری و یک مقام کبری. صغری

این که آیا واقعاً چنین سیره‌ای بنحو اطلاق یا فی الجمله در مثلاً شک در رافع وجود دارد یا ندارد؟ اصل این که

چنین سیره‌ای وجود دارد یا ندارد؟ یا در کبری هست که حالا «لو فرضنا و اعتقدنا» به این که سیره وجود

دارد آیا این سیره مردوعه هست و شارع از آن ردع فرموده است یا نه؟

اما الصغری یعنی فقهاء و اصولیون و اهل نظر دو نظر دارند به طور رئیسی؛ یک نظر این است که بله چنین

صغرای وجود دارد کما ذهب إلیه محقق همدانی قدس سره، ذهب إلیه الشهید الصدر قدس سره، این‌ها

می‌گویند این صغری مسلّم است و ظاهراً ذهب إلیه المحقق النائینی.

و مسلک ثانی این است که نه این ثابت نیست یا ثابت العدم است که محقق صاحب کفایه قدس سره نظر

شریفش این است، محقق خوئی هم همین طور است، مرحوم امام رضوان الله علیهم اجمعین هم ظاهراً همین

است. برای بیان این که این صغری ثابت نیست دو بیان وجود دارد حداقل. بیان اول بیانی است که معروف

است و فرموده شده و آن این است که تعبد در عقلاء نیست، همین جوری گتره و گزاف بنابر بر یک چیزی

بگذارد که بگویند چون در حالت سابقه بوده ما می‌گوییم حالا هم هست، این نیست؛ بلکه اگر ما می‌بینیم به

حالت سابقه یعنی عمل می‌کنند به جوری که برداشت ممکن است کسی بکند که به حالت سابقه عمل کردند،

این مناشی مختلفی دارد، گاهی برای خاطر این است که اطمینان یا یقین دارند به این که وضعیت... مثل قبل،

نه چون قبل بوده شک دارند، نه، اصلاً اطمینان دارند همان جور است باقی است. مثلاً اگر افراد از منزلشان آمدند رفتند سراغ کارشان برمی گردند به منزلشان نه از باب این که شک می کنند فلان، اطمینان دارد، یقین دارد، مگر بله یک وقت زلزله ای پیش می آید یک چیزی پیش می آید شک پیدا می شود و الا هیچی پیش نیامده برای چی از بین رفته باشد؟ این جا قطع به بقاء دارند. یا اطمینان به بقاء دارند مثل تجار که طرف هایی دارند در جاهای مختلف، جنس برای شان می فرستند فلان، اطمینان دارند چون مثلاً اگر آن آدمش، مواردی آدم سرشناس اگر فوت شده بود توی این ایام به ما خبرش می رسید چی می رسید فلان که نشده پس و امثال ذلک. پس مواردی است برای این که اطمینان دارند یا قطع دارند یا اطمینان دارند اصلاً شک ندارند تا بخواهند بگویند حالت سابقه بوده ما شک داریم بنابر این می گذاریم که... اصلاً شک ندارد. پس قسمتی از موارد که ما می بینیم عمل می کنند و عمل شان مثل این است که بنا بگذارند بر این که حالت سابقه وجود دارد مال این است که نه بنا نگذاشتند، برای این که واقعاً اطمینان به بقاء دارند یا قطع به بقاء دارند. مواردی هم هست که بر اساس احتیاط این کار را می کنند. یعنی نمی گوید هست حتماً ولی می گوید شاید باشد، من چون احتمال بقاء می دهم احتیاط می کنم، مثل مواردی که عزیزی از او مثلاً این باید هر ماه برایش مؤونه ای زندگی اش را بفرستند، الان هم نمی داند یقین ندارد که آن باقی هست یا باقی نیست شاید فوت شده باشد و راهی هم برای این که بفهمد حیات دارد یا حیات ندارد ندارد، حالا الان که بیشتر روشن است ولی حالا سابقاً، الان هم مواردی پیش می آید هست. خب می گوید اگر زنده باشد من مؤونه اش را برایش نفرستم چه بکند بیچاره؟ روی دلسوزی ای که دارد، عطوفتی که نسبت به او دارد احتیاط می کند. می گوید حالا فرضاً این پول هم از بین رفت برود، آن مهم تر است برای من تا از بین رفتن این پول. پس احتیاطاً این کار را می کند نه این که بنا می گذارد با این که شک دارد او هست. گاهی هم رجاءاً هست، رجاء این دارد که یک فایده ای مهمه ای برایش مترتب بشود و می فهمد این خرج کردن نسبت به آن می ارزد، رجاءاً این کار را می کند. مثلاً خانه ای فلانی فلان جا بود حالا احتمال می دهد از آن جا بلند شده رفته یک جای دیگر، قطع هم ندارد اطمینان هم ندارد، ولی خیلی مشتاق هست که برود از او یک استفاده هایی بکند، رجاءاً حالا می رود همان جا را. اما

همین جاها اگر واقعاً شک داشته باشد و یا حالا در همان مثلاً مثال تاجر که می‌فرستاد، اگر شک دارد هیچ وقت نمی‌فرستند. مواردی هم هست که براساس غفلت است، اصلاً توی ذهنش خطور نمی‌کند و از کارهای خود غفلت دارد که آقای آخوند می‌فرمایند که در حیوانات همیشه به خاطر همین است، در انسان گاهی به خاطر غفلت است، در حیوانات همیشه روی غفلت است که حالا علم غیب می‌خواهد البته این که ما بدانیم روی غفلت است همیشه ولی حالا ایشان می‌فرماید حیوانات همه روی غفلت است. بله غفلت دارد آدم، گاهی اصلاً توی ذهنش این چیزها نیست، بر طبق حالت سابقه عمل می‌کنند. گاهی هم هست که این اخیر را شهید صدر اضافه فرموده و فرموده آن غفلت هم منشأش همین است و آن انس است. انسان وقتی با یک چیزی انس داشته همیشه این جوری بوده، همین انس باعث می‌شود که اصلاً توجه، حالت شک برایش پیدا نمی‌شود و بر اساس آن عمل می‌کند و این منشأ غفلت هم همین می‌شود.

پس بنابراین قبول است که چنین جری عملی‌ای، بناء عملی‌ای، سلوک خارجی بر این وجود دارد در بین ابناء عقلاء، ولی این‌ها همه وقتی دقت بکنیم بر اساس این نیست که شک کردند و بنا بر حالت سابقه گذاشتند؛ بر اساس یکی از این‌ها هست، یک امری هم که یادمان رفت بگوییم ظن است ایشان می‌فرمایند، ظن ولو ظن نوعی، خودش ظن شخصی هم ندارد ولی بر اساس این که می‌گوید مردم معمولاً ظن‌شان بر این هست که این وجود دارد، بر اساس ظن عمل می‌کنند. مثل این که در خبر واحد هم بر اساس ظن عمل می‌کنند؛ مثلاً می‌بینند اگر بخواهند بر اساس ظن عمل نکنند در این امور، خب اختلال پیدا می‌شود در زندگی‌شان، مشقت پیدا می‌شود، اگر بخواهیم به حرف آدم‌های ثقه عمل نکنیم و همه جاها خودمان سراغ علم و اطمینان برویم زندگی مشکل می‌شود، خب این جا هم به خاطر ظن نوعی بعضی جاها بر اساس همان عمل می‌کنند مثلاً ...

س: یعنی به خاطر ظن بنا بر این می‌گذارند بر این که هست

ج: بله؟

س: یعنی چون گمان دارند بنا را بر این می‌گذارند که هست؟

ج: یعنی عمل طبق ظنّ شان می‌کنند نه این‌که بنا می‌گذارند هست، مظنون‌شان این است که هست.

س: آن وقت طبق ظنّ شان عمل می‌کنند آن وقت به درد ما نمی‌خورد؟

ج: بله؟

س: اگر بگوییم طبق ظنّ شان دارند عمل می‌کنند آن وقت به درد ما نمی‌خورد؟

ج: نه، خب اگر ما جای ظنّ به این نیاوردیم.

س: نه نه ظنّ نوعی ...

ج: خیلی خب باید ظنّ نوعی باشد دیگر، حالا فعلاً حرف است، حالا ما داریم حرف را بیان می‌کنیم، تا برسیم

که آقای آخوند ظنّ را هم این‌جا اضافه فرموده دیگر بر همین.

فرموده است که: «و فيه، منع استقرار بنائهم علی ذلک تعبداً، بل امّا رجاءاً و احتیاطاً» که ایشان گفته «إما

رجاءاً و احتیاطاً»، که خوب بود احتیاط را با او عطف می‌کرد، با او عطف می‌کردند. «أو اطمئناناً بالبقاء، أو

ظناً و لو نوعاً، أو غفلةً كما هو الحال فی سائر الحيوانات دائماً و فی الإنسان أحياناً». که ظنّ نوعی، ولو ظنّ

نوعی است حالا یا ظنّ شخصی است یا ظنّ نوعی، دارند براساس این عمل می‌کنند. یعنی ظنّ (خوب دقت

بفرمایید یعنی چی می‌خواهد بفرماید) یعنی ظنّ به وجود دارند، نه به خاطر این‌که قبل بوده عمل می‌کنند.

خیلی جاها به خاطر این‌که ظنّ به وجود یک چیزی دارند ولو ظنّ نوعی به وجود یک چیزی دارد الان؛ بر

آن آثار مترتب می‌کنند. و این غیر استصحاب است. استصحاب این است که چون قبل بوده؛ حالا من شک

دارم

س: اگر منشأش این باشد منشأ؟؟

ج: بله، مثل اطمینان، ببینید؛ یک وقت یقین پیدا می‌کند هست، وجود دارد، عمل می‌کند ولو قبلاً هم بوده، الان

هم یقین دارد هست پس کاری به قبل بودن قبلش ندارد. گاهی اطمینان داریم که هست عمل می‌کند ولی قبلاً

بوده ولی کار به قبل بودن قبلش ندارد؛ اطمینان دارد الان هست. گاهی هم ظنّ به وجودش دارد. به خاطر

این که ظن به وجودش دارد عمل می کند. کاری ندارد قبل بوده یا نبوده یا ظن نوعی دارد به این که وجود

دارد. کاری ندارد به این که قبلش وجود داشته، ببینید؛ اصلاً کار به این که قبل وجود دارد ندارد

س: ولی اگر بگوییم در موارد متعارفش ظن نوعی حاصل می شود و طبقش عمل می کند باز به درد؟؟

ج: بله، به درد آن دلیل بعد است که می گویند دیگه، می گویند وجود قبل موجب ظن...

س: نه، نه، نه از آن باب، از باب این که آقا؛ این ها ظن، آن غفلت و اطمینان را بگذاریم کنار، ظن دارند طبق

ظن شان هم عمل می کنند.

ج: خیلی خب.

س: خب، این اگر در مرئی و....

ج: به استصحاب پس ربطی ندارد. می شود حجیت ظن، به این که ابقاء ماکان نیست.

س:؟؟ با همان چیزی که فرمودید

ج: می دانم. این ربطی به...

س: توی استصحاب، توی این که اخذ و شیء؟؟ به درد ما می خورد

ج: نه، باز اخذ و شیء....

س: که عملاً توی این مواردی که ما داریم بحث می کنیم؟؟

ج: آقای عزیز! نه.

س: چرا.

ج: نه،

س: چون اگر ما بگوییم در موارد؛ با حفظ این نکته؛ در مواردی که یک چیزی سابقاً بوده و الان هست.

ج: نه چون سابقاً بوده....

س: می دانم، حالا عرض می کنم. این ها ظن بر آن ها حاصل می شود و طبق ظن شان عمل می کنند و شارع نهی

نکرده؛ یعنی در مواردی که ما همان چیزی که؟؟ خودتان می فرمودید؛ با استصحاب مواجه هستیم، این سؤال

کلی که در تمام اعصار وجود داشته که اگر یک چیزی قبلاً بوده و الان شک می‌کنید چه کار می‌کنیم؛ اگر بگویی این را عمل می‌کنند ولو قطع و اطمینان هم ندارند؛ عمل می‌کنند شارع هم ردع نکرده کافی است؟؟

ج: درست است این مسئله ولی ربطی به استصحاب ندارد.

س: به هر حال توی آن چیزی که؟؟ به درد می‌خورد.

ج: مثل اطمینان...

س:؟؟ استصحاب؟؟

ج: مثل اطمینان، اطمینان هم که حجیت شرعیه باید باشد. یعنی شارع باید بگوییم ردع نکرده.

س:؟؟ حقیقتش ظن است که..

ج: نه، حرف سر این است. ببینید؛

س: حقیقت اطمینان...

ج: نه، حرف سر این است که اگر ما می‌بینیم در این موارد عمل می‌کنند که شما می‌بینید قبلاً هم بوده؛ این

موارد خیلی جاها است، یقین دارند الان هست به خاطر این که....

س: برای این که از؟؟ خارج است؛ درست است.

ج: حالا صبر کن! الان یقین دارند هست. براساس این که یقین دارند هست عمل می‌کنند نه این که چون قبلاً

بوده، یک مواردی هم اطمینان دارم به این که هست. به خاطر این که اطمینان دارند هست عمل می‌کنند نه

چون قبلاً بوده.

س: به درد این سؤال کلی ما می‌خورد یا نه؟ یک کلام...

ج: صبر کنید! یا این که ظن به وجود دارند حتی نمی‌گوییم بقاء، می‌گوییم ظن به وجود دارند. از این جهت

عمل می‌کنند و این جاها را کافی می‌دانند ظن به وجود را هم، چون ظن به وجود دارند عمل می‌کنند حالا ولو

ظن نوعی، باز به خاطر این که ظن نوعی دارند عمل می‌کنند نه به خاطر این که قبل بوده، همان جور که در

یقینش به خاطر قبل نبود. در اطمینانش به خاطر قبل نبود، در ظن‌شان هم به خاطر قبل نیست.

مال این است که یقین دارد هست، مال این است که اطمینان دارد هست، مال این است که ظن دارد هست، کار به قبل نیست. این مال این است که دارد عمل می‌کند.

س: اگر همه‌ی موارد را بگویید؟؟

ج: و همین دیگه، می‌گوید این مال این است که دارد عمل می‌کند که یقین دارد هست، اطمینان دارد هست، ظن دارد که هست، با این دارد عمل می‌کند. حالا شما از بیرون داری نگاه می‌کنی می‌بینی قبلاً هم بوده، خب باشد. این دارد به خاطر این عمل می‌کند. پس ما وقتی تحلیل می‌کنیم عمل عقلاء را در مواردی که می‌بینیم قبلاً هم یک چیزی بوده؛ حالا هم دارند آثار او را بار می‌کنند این موارد یا به خاطر این است که یقین به وجودش دارند الان یا اطمینان به وجودش دارند الان یا ظن به وجودش دارند الان ولو ظناً نوعیاً، به خاطر این دارند عمل می‌کنند. ربطی ندارد به این که قبل بوده یا نبوده؟ یا این که غفلت دارند. یا این که رجاء است یا احتیاط است یا انس است. به خاطر این‌ها است.

خب این بیانی است که معمول آقایان دارند. یعنی کسانی که می‌گویند در صغری اشکال دارند معمولاً این حرف را، این اشکال اول را همین جور بیان کردند.

مرحوم محقق همدانی قدس سره در این جا ایشان می‌فرمایند که نه، عقلاء سلوک‌شان این است که اگر یک چیزی قبلاً بود تا علم به ارتفاع پیدا نکرده باشند، آثار قبل را بار می‌کنند و این را حجت بر شخص می‌دانند که اگر نکرد، در یک مواردی که بین عبید و موالی باشد مؤاخذه می‌کنند. بله، اگر مال عبید و موالی نباشد خب احتیاط می‌کند مثل این که کسی به خبر ثقه اعتماد نمی‌کند. مثلاً ایشان می‌گویند مثلاً یک کسی، تاجری، طرفی دارد در یک کشور دیگر یا یک شهر دیگر یا یک جای دیگر؛ خب می‌خواهد امتعه‌ای برای او بفرستد، یک آدم ثقه‌ای می‌آید می‌گوید که این آدم؛ من آن جا بودم آدم سرحال بود، حالش خوب بود و این‌ها، این جا ممکن است تا یقین نکند نفرستد. می‌گوید ما فرستادیم پول‌مان و متاع‌مان ممکن است از بین برود. اگر خودش اطمینان ندارد، شک دارد، وقتی خودش شک ذاتی دارد که واقعاً هست یا نیست در اثر این که مثلاً یک زلزله‌ای آمده یا یک بیماری‌ای الان آمده که ممکن است او هم مبتلا شده باشد، حالا یک

ثقه‌ای می‌آید می‌گوید نه، او هیچ چیزی‌اش نبود؛ خیلی هم خوب بود، باز هم ممکن است احتیاط کند نفرستد. این که شما می‌گویید که به رخ ما می‌کشید مثل آقای خوئی که کشیده یا دیگران کشیدند گفتند در این موارد چه طور تاجر بضائع خودش را می‌فرستد برای کسی که قبلاً بوده الان شک دارد؟ می‌گوید این را به رخ ما نکشید. این که نمی‌فرستد احتیاط می‌کند. اما معنایش این نیست که این را حجت نمی‌داند مثل خبر ثقه، س: یعنی توی امور مهمه جاری نمی‌دانند؟ باید حلش کنیم؟؟

ج: بله؟

س: توی امور مهمه جاری نمی‌دانند؟

ج: نه، می‌گوید، فلذا، یعنی اگر اعتماد بکند....

س: مشکوک می‌شود

ج: نه، اگر اعتماد بکند نکوهش نمی‌شود اما اگر احتیاط هم کرد اشکالی ندارد.

فلذا ایشان می‌فرماید در همین جا، در همین موارد، اگر مولا یک دستوری داده گفته این را بفرست برای آن جا؛ اگر نفرستد؛ آمده خبر داده ثقه، خب اگر نفرستد می‌تواند مؤاخذه‌اش بکند. پس بنابراین....

س: نه، خود تجار حاج آقا؛ گاهی مولا هم نه، خود تجار اگر بفرستند و مال تلف بشود بدون استیثاق اگر بفرستند و مال تلف بشود نکوهش نمی‌کنند عقلاً؟

ج: نه، اگر نه، به نوع استیثاق نه نه، نه، دقت کنید! بدون این که خبر ...، یک وقت شک محض دارد، یک وقت نه، خبر ثقه آمده گفته نه، خبر ثقه ها! نکوهش نمی‌شود. می‌گوید خب فلانی آمد به من گفت، آدم راستگویی بود متأسفانه، تأسف می‌خورد اما نکوهش نمی‌شود که چرا کار غیر عقلایی، غیر صحیح انجام دادی.

خب ایشان می‌فرماید که فلذا است حالا اگر مواردی وظیفه شما این بوده که مثلاً اعاشه یک کسی را برآورده کنید. مثلاً کسی پول پهلوی شما گذاشته گفته هر ماه این مقدار به خانواده ما بده؛ مثلاً خودش رفته مسافرت، خب حالا یک کسی نفرستد پول برای خانواده؛ بگوید نمی‌دانم زنده هست یا زنده نیست؛ شاید فوت کرده

باشد. آن‌ها نمی‌پذیرند. یا وکیل کسی بوده شاید عزلش کرده، نه، این‌ها تا علم به خلاف پیدا نکنند طبق حالت سابقه عمل می‌کنند.

ایشان فرموده است که؛ البته ایشان در شک در رافع قبول دارد. «قد عرفت اختصاص هذا الدليل بما عدا الشك في المقتضى»، شک در مقتضی البته بناء عقلاء بر عمل به آن نیست «و أن بناء العقلاء إنما هو على عدم الاعتناء باحتمال الرافع في رفع اليد عما كانوا عليه، فلو كانوا يقلّدون شخصاً، لا يرفعون اليد عن تقليده بمجرد احتمال موته»،

س: اگر خیلی پیر نباشد دیگه...

ج: بله؟

س: اگر خیلی پیر نباشد.

ج: پیر هم باشد، خیلی هم پیر باشد.

س: ولی اگر خیلی پیر باشد می‌گوید شک در مقتضی...

ج: «لا يرفعون اليد عن تقليده بمجرد احتمال موته» که البته این مناقشه در این مثال هست که شاید کسی بگوید بناء عقلاء در تقلید حی حیات نیست.

س: در رأی است.

ج: خب می‌گویند رأی اش هست دیگه، خب رأی او هر چه بوده دیگه حالا ... «أو كان شخص وكيلا عن شريكه، أو شخص آخر قائما مقامه في دكانه ملتزما بالقيام بالوظائف التي كانت عليه، كالإنفاق على زوجته و أولاده، و حفظ أمواله، لا يعتزل عن عمله باحتمال موت الموكل، بل لا يعهد عن عاقل رفع اليد عما كان عليه في شيء من مثل هذه الامور، بمجرد احتمال الموت، أو صيرورة المرأة التي يجب الإنفاق عليها مطلقة، بل لا يعملون بالظن أيضا ما لم يكن من طريق عقلائي معتبر كإخبار الثقة و غيره». اصلاً ظن به خلاف هم داشته باشند تا این‌ها عمل می‌کنند طبق حالت قبل مگر این‌که آن ظن به خلاف از یک طریق عقلائی معتبر باشد. «و كيف كان، فمن تأمل في مثل هذه الموارد و نظائرها، ككيفية سلوك العبيد مع مواليتهم في مقام الإطاعة، لا

یکاد یرتاب فی استقرار سیره العقلاء علی ما ادّعیناه. و اما ما ترى من أنّهم لا یرسلون البضائع إلیه بمجرد احتمال الموت، و لا یرون آثار بقائه حال الشک بالنسبة إلی بعض الأحکام کبعض الأمثلة التي أشار إلیها المصنّف رحمه الله (یعنی شیخ در فرائد) فوجهه غالباً مراعاة الاحتیاط، و التحرّز عن الضرر المحتمل»،

س: نقض به ایشان را شما با خبر ثقه جواب دادید؟

ج: حالا خودش فرموده: «أ لا ترى أنّه لو أخبر ثقةً عدلٌ فی هذه الموارد بحياته»، همین جا این تاجر بیاید بگوید، ثقه عدلی بیاید بگوید زنده بود، حالش خوب بود، «لو لم یحصل لهم اطمئنان شخصیّ بالحیاء، لا یعملون بمقتضى قوله لو احتملوا تلف أموالهم علی تقدیر الموت، و کذا لو قال شریکه «أعط کلّ فقیر درهما» و علی ادائه» هر فقیری آمد به او بده من جای آن می دهم به تو «لا یعملون فی مثل هذه الموارد» بله «و اختفاء القرینة، و أنّه علی تقدیر إرادة المجاز لا یؤدّی إلّا ما أَراده، لا یعملون فی مثل هذه الموارد بأصالة عدم القرینة»، گفت و علیّ ادائه، این جا خب شاید مقصودش از ادائه یعنی حالا یک بخشی از آن را می دهم مثلاً و قرینه، نه این جا عمل نمی کنند به این ظاهر و اصالت عدم القرینه که قرینه ای برخلاف نبوده و این ظاهر «و هذا لا ینافی حجّیة قول الثقة عندهم»، با این که این جا احتیاط می کنند، عمل نمی کنند ولی منافات ندارد که قول ثقه را هم حجت می دانند «أو اعتبار اصالة عدم القرینة لديهم»، آن هم آره، اصالت عدم القرینه جاری می کنند و می گویند این ظاهر حجت است. «و أنّما یظهر أثر اعتبار مثل هذه الامور فیما إذا تعذّر فی حقّهم الاحتیاط علی تقدیر الحجّیة» آن جا «كما لو قال المولی لعبده «أعط من مالی کلّ فقیر درهما» أو قال «اشتغل بالعمل الفلانی ما دمت فی السفر» فأنّه لیس للعبد ترک الإعطاء علی بعض الفقراء لإحتمال عدم إرادته من العموم، أو رفع الید عن العمل المأمور به ما دام فی السفر بمجرد الشک فی حیاته، بل لو ترکّه معتذراً باحتمال موت مولاه، و صیورورته ملکا لورثته، أو انتقاله إلی الغیر بیع أو هبةٍ و نحوها، یعدّ سفیها، فلو لم یکن الاستصحاب حجّة لدى العرف، لکان لهذا العبد المتشبّث بالبراءة حال الشک کالتکالیف البدویة التي یحتمل حدوثها». بله «لکان لهذا العبد المتشبّث بالبراءة حال الشک کالتکالیف البدویة التي یحتمل حدوثها و الحاصل: إنّ الحجّیة و عدمها إنّما یعرف فی مثل أحكام الموالی و العبید التي لا یجوز للعبید التخطّی عنها، علی تقدیر

الحجّیّه، لا مثل إرسال البضائع و غیره ممّا یحسن فیہ الاحتیاط لدی العقلاء ما لم یحصل القطع، و لو أخبره ألف عادل، کما لا یخفی».

خب تنها کسی که ما دیدیم خیلی طرفداری فرموده و خواسته سد ثغور بفرماید از این مطلب و صغری را قبول بفرماید با سد ثغور کردن و این مطالب؛ مرحوم محقق همدانی بود فلذا عبارتش را هم خواندیم که ایشان این طور فرموده که این نکته‌ای که ایشان دارد این هست که منافات ندارد؛ حجت بدانند یک جاهایی عمل نکنند.

س: این نقض محل نزاع را شما جواب ندادید.

ج: حالا صبر کن! حالا ما که ما نیستیم، همدانی است. ما که، ایشان همدانی است. محقق همدانی را داریم می‌گوییم. ایشان دارد می‌فرماید منافاتی بین این که عقلاء یک چیزی را حجت بدانند ولی احتیاط هم بکنند؛ طبق آن عمل هم نکنند. یک جاهایی طبق آن عمل نکنند. حجت می‌داند طبق آن عمل نمی‌کند. مثل کسی خبر، مثلاً اجتهاد را می‌گوید کفایت می‌کند احتیاط می‌کند، عمل نمی‌کند. می‌گوید خبر ثقه حجت است، طبق آن عمل نمی‌کند؛ احتیاط می‌کند. این اشکالی ندارد. این جا هم همین طور است. ایشان می‌فرماید که این مواردی که شما می‌گویید احتیاطاً هست، نمی‌دانم رجاء هست، فلان است، بسیار است، این‌ها منافاتی با این ندارد که؛ همان جا حجت می‌دانند استصحاب را و بناء عمل‌شان بر حجت است و اگر کسی عمل نکند در جاهایی که...، سفیه می‌دانند او را و قبول نمی‌کنند. این حالا فرمایش ایشان است که من چشم‌هایم هم نمی‌بیند. للكلام تتم. حالا ببینیم فرمایش ایشان چه طور است و بعد حرف‌های دیگری که هست. و صلی‌الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

پایان